

ساخت‌های حیات و مراتب هنر

دکتر محمد نقی زاده

چون بمردم من ز خویش و هم ز خلق
زندگی جان ز جانان یافتم

(عطار)

علاوه بر آن در تفکر و حیانی قرآن کریم، حیات اخروی به عنوان حیات حقیقی معرفی شده و زندگی دنیا مرحله گذار و حصول آمادگی برای حیات جاوید اخروی بوده و چیزی جز بازی و سرگرمی معرفی نشده است. برای روشن شدن بحث، توجه به متن و تفسیر آیات زیر توصیه می‌شود:

* «وان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم»
همانا خداست پروردگار شما، بپرستید او را که
همین است راه راست. (آل عمران: ۵۱)

* «فاعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد الا الحيوة الدنيا»
تو هم ای رسول از هر کس که از یاد ما روگردانید
و جز زندگانی دنیای (فانی) را نخواست به کلی
اعراض کن.
(نجم: ۲۹)

* «اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر
ببینکم»

بدانید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه‌ای است
طفلانه و لهو و عیاشی آرایش و تفاخر و
خودستایی با یکدیگر. (حدید: ۲۰)
* «قل هي للذين امنوا في الحيوة الدنيا خالصة يوم
القيامة»

بگو این نعمت‌ها در دنیا برای اهل ایمان است و
نیکوتر از اینها در آخرت برای آنان خواهد بود.
(اعراف: ۳۲)

* «قل متاع الدنيا قليل والاخرة خير لمن اتقى»
بگو کامیابی دنیا است اندک و آخرت بهتر است
برای آن کسی که پرهیزکاری کند. (نساء: ۷۷)

* «ارضيتم بالحيوة الدنيا من الاخرة فما متاع الحيوة الدنيا
في الاخرة الا قليل»
آیا خشنود شدید به زندگی دنیا به جای آخرت،
همانا نیست بهره زندگی دنیا در آخرت مگر
اندک. (توبه: ۳۸)

زندگی و شادی اندر علم و دین است ای پسر
خویشتر را گر نه مستی، مست و معجون چون کنی
(ناصرخسرو)

در مورد چیستی هنر نیز با ملحوظ داشتن زمان، مکان، جهان‌بینی، و حتی نوع فعالیت‌هایی که در حیطه هنر قرار داده می‌شوند، می‌توان تعاریف متنوعی از هنر را که در طیف وسیعی قابل دسته‌بندی هستند شناسایی و بررسی کرد که پرداختن به همه جزئیات آن خارج از حیطه بحث جاری است. ولی از آن‌جا که شناسایی رابطه هنرها با حیات انسان (آن‌گونه که تعریف شد و مختصات آن در سطور آتی تبیین خواهد شد) مدنظر است، تعریفی اجمالی از هنر نیز ملاک عمل خواهد بود، به گونه‌ای که بتواند در مقاطع و موقعیت‌های مختلف ملاک ارزیابی قرار گیرد. به این ترتیب هنر عبارت از بیان معنا و ارزش و اصولی با بهره‌گیری از روش‌ها (و یا هنرها)ی خاص توسط افراد (هنرمندان) به گونه‌ای است که اثر حاصل (اثر هنری) واجد صورت و کالبدی باشد که از طریق حواس بتواند معنایی را به انسان منتقل نموده و روان او را تحت تأثیر قرار دهد و اعمال و رفتار او را در جهت‌ی خاص هدایت کند و موضوعاتی را به عنوان اصول و ارزش‌ها در نظر او جلوه‌گر نماید و خلاصه این‌که تفکر و جهان‌بینی او را (بسته به نظری که در مورد انسان دارد) به سمت ساحتی از حیات (که بحث آن خواهد آمد) هدایت و رهبری نموده، او را بر همان ساحت متمرکز و متوجه نماید. همانند تعریف هنر، منشأ و مختصات آن نیز به سادگی قابل دسته‌بندی و معرفی نیستند. برای نمونه منشأ هنر از سویی بیان و تجلی لطیف‌ترین تجلیات روحانی و معنوی انسان معرفی می‌شود و این منشأ تا حد بازی نیز نزول می‌یابد. و یا یکی از مهم‌ترین مقولات و مفاهیم مرتبط و همراه با هنر، «زیبایی» است که بیان تعریف زیبایی (به عنوان ویژگی هنر) نیز بر پیچیدگی موضوع می‌افزاید. زیبایی نیز در جهان‌بینی و تفکرات مختلف بشری از «تجلی الهی در عالم وجود» تا «سود» و «لذت»، و تا (عبارت گنگ و قابل تفسیر) «شیء مناسب» در نوسان است. بنابراین یکی از بنیادی‌ترین لوازم توافق بر سر تعریف زیبایی و بالتبع هنر، هم‌زمانی و تفاهم فکری است.

ای بسا هندو و ترک هم‌زمان
ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگر است
همدلی از همزبانی بهتر است

(مثنوی معنوی)

هنر که پوشاندن لباس ماده به حقایقی معنوی و ظاهر نمودن معانی و باطن اشیا و مفاهیم است، با توجه به هر مرتبه از حیات انسان، درجه‌ای از رابطه «صورت» و «معنا» را به نمایش می‌گذارد که در صفحات آتی جزئیات آن ذکر خواهد شد. در این جا فقط برای روشن شدن بحث و امکان تداوم شفاف آن به چند نکته که تأکیدکننده و مبین رابطه هنر و انسان و چگونگی این رابطه هستند اشاره می‌شود.

● نکته اول توافقی برسر معنای هنر است: در این مورد سخن‌ها بسیار است و اما تعریف مورد نظر در این نوشتار عبارت از به وجود آوردن شرایطی است که با لباس ساده پوشاندن به حقیقتی معنوی، تغذیه روحی انسان انجام و هدایت او را به سمت کمال و مقصدی که جهان‌بینی‌اش برایش تعیین نموده و امکان‌پذیر نماید.

● مقوله بعدی که مورد قابل توجهی است تبیین وجوه تمایز مراتب هنر و ارتباط و هماهنگی آنها با ساحت‌های حیات است. در واقع هنر مراتبی دارد که ممکن است با یکدیگر اشتباه شوند و لذا معرفی آنها ضرورت دارد.

● اصولاً باید توجه داشت که مقصد انسان از ایجاد و ارائه و پدید آوردن یک اثر هنری چیست؟ آیا مراد تفنن و به اصطلاح پر کردن اوقات فراغت است؟ و آیا بیان حقیقتی، و یا به کمال رساندن ماده و شرافت بخشیدن به آن در جهت کمک به انسان برای درک حقایق معنوی و سیر به سوی هدف غایی حیات است.

● موضوع قابل بحث دیگر آن است که باید بین «هنر» و «مهارت» و بین «انسان هنرمند» و «فرد ماهر در تقلید» تفاوت قایل بود. مهارت با تمرین و ممارست قابل تحصیل است اما «هنر» نیازمند ارتباط با معنویت و آگاهی به معنای معنوی و ملکوت جهان است. در صورتی که این مرزبندی مشخص نشود، وضعیت حاضر که هرکس با کوچک‌ترین مهارتی در هر مقوله‌ای از هنر، خویش را هنرمند قلمداد می‌نماید تشدید و تقویت می‌شود.

رابطه هنر و ساحت‌های حیات

رابطه هنر با حیات انسان به گونه‌ای است که به تعبیر نیوتن می‌توان گفت که «هر اثر هنری به مثابه کودکی است که هنرمند مادرش، و محیط زندگی هنرمند پدرش است.» علاوه بر آن اثر هنری به شرطی قابل پذیرش جامعه است که بتواند تشنگی (نیاز) خاصی را که برای درک زیبایی هنری در وجود انسان نهفته و یا پرورش یافته است، تشفی بخشد که البته ماهیت این نیاز و تشنگی به سابقه ذهنی انسان درباره آثار هنری بستگی دارد. به این ترتیب رابطه‌ای بین هنرمند (یا به عبارتی آرا و نظرات و عقاید او) با جامعه (و آرا و نظرات و عقاید رایج در آن) ضرورت

پس در این نوشتار برای بررسی رابطه انسان و حیات او با هنر به هنرهای مرتبط با هر جنبه از حیات و یا به عبارتی به هنرهای مابه‌ازای هر درجه و ساحت هستی انسان و هم‌چنین اهمیت هر مرتبه تأکید می‌شود و هر هنری را با ساحتی از حیات که با وی مرتبط است می‌سنجد. علی‌ایحال اجمالاً می‌توان گفت که معنای هنر در زبان فارسی گستره وسیعی از آداب و رسوم و حقایق و دانش‌ها و روش‌ها را دربر می‌گیرد. بسیاری از آنچه امروزه هنر نامیده می‌شوند، در دسته‌بندی‌هایی که توسط دانشمندان مسلمان انجام شده به عنوان صناعت مطرح بوده‌اند. ابن‌خلدون صنایع را از جهتی به دو دسته تقسیم می‌کند: «صنایعی که به امر معاش انسان اختصاص دارد و صنایع مخصوص به اندیشه‌هایی که خاصیت انسانی است مانند دانش‌ها و هنرها و سیاست. صنایع گونه نخستین مانند بافندگی و کفش‌دوزی و درودگری و آهنگری و صنایع گونه دوم چون اصل و راقه (صحافی)، موسیقی و شعر و تعلیم دانش و مانند اینها.» به هنگام معادل‌گزینی برای واژه art، در زمان فاجار، کلمه صنعت که البته با توجه به نظرات فوق معادلی نامتناسب نیز نبود برای آن انتخاب شد. تا این که بالاخره در دوره پهلوی اول، واژه «هنر» به عنوان معادل art برگزیده و ترویج شد.

اهمیت هنر در تکامل حیات انسان

همان‌گونه که خداوند تبارک و تعالی به مثابه الگوی اصلی هنرمندان و هنرمند حقیقی (هو الله الخالق الباری المصور، حشر: ۲۴)، برای تجلی بخشیدن به صنع (هنر) خویش روح الهی را در ماده دمید تا انسان خلق شود و قرآن را به زبان عربی نازل فرمود تا قابل فهم بشر شود، و عالم هستی را با همه زیبایی‌ها و تناسبات و هماهنگی‌ها و تعادل و نظم و پاکی و آراستگی و حسن و خیرش خلق نمود، انسان نیز به عنوان جانشین خداوند در زمین که با وجود روح الهی و امکان تحصیل نفس مطمئنه، واجد نفس اماره و واجد حیاتی مادی و دنیوی و خاکی است، برای معنادار نمودن حیات و اهداف خویش و روح بخشیدن به ساحت مادی حیات و در واقع برای ایجاد ارتباط و تقویت رابطه با ماوراءالطبیعه از هنر مدد می‌جوید. به این ترتیب هنر از وجه نازل تقسیم‌بندی‌های رایج عصر حاضر که هنر را در مقولاتی خاص (از جمله صرف زیبایی مادی و یا تفنن) خلاصه می‌بیند، فراتر رفته و جملگی قلمروهای حیات بشر را دربر می‌گیرد. در واقع

دارد تا هنری بتواند فهم و به کار گرفته شود.

رابطه هنر با انسان و حیات او از دوران باستان مورد توجه متفکران بوده است چنانچه از نظر ارسطو هنر به دو صورت تجلی و بروز پیدا می‌کند: «صورت اول هنری است که قصد آن کامل کردن کار طبیعت مثلاً تولید ابزار به منظور کمک به دست انسان و کامل نمودن آن است. و صورت دوم قصد تقلید و محاکات طبیعت را دارد که می‌توان به آن هنرهای زیبا را اطلاق نمود که از نظر افلاطون و ارسطو ماهیت آن در تقلید قابل پی‌جویی است.» با عنایت به همین موضوع یعنی تقلیدی بودن هنر یا به عبارتی در تقابل و تفاوت آن با ساختن و به کار بردن هر چیز و تقلیدی بودن آن است که افلاطون جایی برای هنر و هنرمند (نقاش و شاعر) در مدینه فاضله خویش نمی‌یابد. عده‌ای چون کومارا سوامی هنر را در جوامع سنتی قرین و جزء لاینفک زندگی می‌دانند. این در حالی است که هنر در دوران حاضر به موضوعاتی ویژه که توسط عده‌ای خاص (هنرمندان) و در مکان‌هایی مشخص قابل ارائه است اطلاق می‌شود. و همین ویژگی است که در بسیاری موارد هنر را از زندگی عامه جدا می‌کند. تولستوی به هنری که صرفاً با مخارج هنگفت و زحمات طاقت‌فرسای عده‌ای برای خوشایند معدودی و یا صرفاً به عنوان هنر برای هنر انجام می‌شود حمله می‌کند.

با این مقدمه، اگر چه در ابتدا به نظر می‌رسید که از طریق دسته‌بندی متغیرهایی چون جوامع، جهان‌بینی‌ها و فرهنگ‌ها، دوره‌های تاریخی و امثال آن بتوان بین انواع روابط هنر با ساحت‌های حیات انسان مقایسه کرد، اما مشخص است که تبیین این ارتباط به سادگی ممکن نیست. یکی از راه‌ها این است که یک عامل به عنوان متغیر فرض شده و عوامل دیگر ثابت فرض شوند که این امر حالتی انتزاعی به بررسی داده و آن را از حالتی واقعی دور خواهد نمود. مناسب‌ترین راهی که به نظر می‌رسد آن است که به دلیل اهمیت «انسان» که مقرر است رابطه «حیات او» با «ساخته‌اش: هنر» بررسی شود، انسان را به عنوان عامل اصلی وارد معادلات نموده و از میان ویژگی‌های مختلف او، ساحت‌های وجودیش را شناسایی کرده و رابطه هرکدام را با هنر بررسی نمود. در این حالت است که می‌توان در عین حال نقش جهان‌بینی و فرهنگ و زمان را نیز به نوعی ملحوظ داشت. در کنار این امر علت‌های مرتبط با ایجاد هر پدیده را که در فلسفه به علل اربعه موسوم‌اند (یعنی علت فاعلی، علت صوری، علت مادی و علت غایی) نیز مورد امعان نظر قرار گرفته و در فرایند بررسی رابطه هنر و مراتب حیات انسان ملاک عمل خواهند بود.

مروری اجمالی بر تعریف و مختصات که مکاتب

تولستوی به هنری که صرفاً

با مخارج هنگفت و زحمات طاقت‌فرسای

عده‌ای برای خوشایند معدودی و یا صرفاً

به عنوان هنر برای هنر انجام می‌شود حمله می‌کند

مختلف برای انسان ارائه می‌نمایند نشان از وجوه مشترکی دارد که با شدت و ضعف متفاوت مورد توجه‌اند. اهم این مختصات چند بُعدی بودن انسان و به عبارتی قائل شدن ساحت‌های مختلف برای هستی او و بالتبع طبقه‌بندی نیازهای مختلفی برای انسان است. پذیرش ساحت‌های مختلف حیات و نیازهای گوناگون مرتبط با هر مرتبه از حیات برای انسان ایجاب می‌نماید تا هرگونه فعالیت نیز درجات و مراتب متنوعی را دارد که هرکدام مابه‌ازای ساحتی خاص از حیات و یا نیازی مشخص خواهد بود. در واقع اعتقاد به چند بُعدی بودن انسان با عنایت به مکتب فکری مبین ابعاد مختلف، متشکل از ابعاد دوگانه «ظاهر و باطن» یا «صورت و معنا» یا «جسم و روان» یا «جسم و ذهن»، یا «جسم و ذهن و روح» و یا «عوالم سه گانه محسوس، مثالی و معقول» است. طبیعی است که این ساحت‌های حیات نمی‌توانند مستقل از یکدیگر و یا به عبارتی بدون تأثیرپذیری از یکدیگر و تأثیرگذاری بر یکدیگر تلقی شوند. در توجیه این امر توجه به نکته‌ای مهم ضرورت دارد که غفلت از آن همواره عامل گمراهی بوده است. نکته مهم، آن است که هر مفهومی (هنر، عشق، زیبایی، عدالت، تکامل، آزادی، و ...) در هر ساحتی از حیات معنای خاص خویش را دارد. به عبارت دیگر برای هر مفهومی، هم‌پراز با هر ساحت حیات، می‌توان معنا و درجه‌ای خاص را تعریف و تبیین نمود. در برخی موارد مشکلاتی در این انطباق بروز می‌نماید که عمدتاً در دو مورد خلاصه می‌شوند: مورد اول آن که کسی بر ساحت‌های حیات و مرزهای آنها آشنا نبوده و معیارهای لازم ارزیابی هرکدام را نشناسد یا در اختیار نداشته باشد. در این حالت ممکن است مثلاً هنر مربوط به قلمرو مادی حیات به ساحت روحانی حیات منتسب شود و یا برعکس. مورد دوم آن است که کسی اصولاً به

ساحت‌های مختلف حیات قائل نباشد. و در نتیجه اصولاً همه موضوعات و از جمله هنر را مربوط و مختص و مرتبط و برخاسته از همان ساحت مورد قبول خویش می‌داند.

ویژگی دیگر آن است که هر مکتبی غایت و آرمان و هدفی برای حیات انسان قائل است که جملگی فعالیت‌های انسان در راه تحصیل آنها انجام می‌پذیرد. غایت و آرمان حیات نیز می‌تواند تابع سلسله مراتبی بوده و از مادیت و این دنیا و خاک آغاز شده و به وصول به قرب و لقای الهی منتهی شود. این غایت در مکاتب مادی، ساحت مغفول حیات است که تنها به نیازهای مادی و فیزیولوژیکی اصالت می‌دهند. در واقع این مکاتب که جهان‌بینی علمی (محسوس و تجربی و عینی را برگزیده‌اند، به تعبیر شهید مطهری به جهان‌بینی‌ای متکی هستند که همچون کتابی است که اول و آخر آن افتاده است. یعنی از نظر علمی (به معنای scientific و experimental آن) نمی‌توان ابتدا و نهایت حیات را تفسیر کرد. علی‌ایحال طبیعی است که هر مکتب فکری نیز برای وصول به آرمان‌هایی که برای حیات انسان قائل است ابزار و روش‌ها و وسائلی را مد نظر دارد که یکی از مهم‌ترین آنها هنر است.

نکته مهم دیگری که در حیات انسان وجود دارد این است که مختصات حیات مطلوب انسان (همچون آرامش و سلامت و تعادل و آسایش و آگاهی و ...) همواره با آفاتی تهدید شده و به این ترتیب انسان با مشکلاتی مواجه می‌باشد. به این ترتیب برای مصایب و مشکلاتی که حیات مطلوب انسان را تهدید می‌کند نیز شرایط و ابزاری لازم است که در این مقوله نیز هنر نقش اساسی را ایفا می‌نماید. به عبارت ساده‌تر انسان همواره نیازمند کسب انرژی و نیرو برای مقابله با مشکلات پیش روی خود و هم‌چنین ارتقای کیفیت حیات برای نیل به آرمان‌هایش است. و هنر است که در هر مقوله‌ای انسان را یاری نموده او را به آرمان‌ها و اهدافش متذکر شده قوه تفکر و تخیل او را تحریک می‌نماید تا راه مناسب را برگزیند. از آن‌جا که ساحت‌های وجودی حیات متفاوت‌اند، نزد اهل هر تفکر و مکتبی، هنر معنای خاص خود را دارد و به این ترتیب ضرورت دارد تا هر ساحتی از حیات با هنر مابه‌ازای خویش مقایسه و هماهنگ و تعریف شود. البته چنانچه گذشت، پدید آمدن هر پدیده‌ای (و از جمله هنر) با توجه به تأثیر مابه‌ازای خویش مقایسه و هماهنگ و تعریف شود. بدیهی است، پدید آمدن هر پدیده‌ای (و از جمله هنر) در اثر عللی است که در فلسفه به علل اربعه ایجاد پدیده‌ها معروف‌اند.

با عنایت به این چهار علت و سه ساحت حیات انسان

نمودار (۱) قابل ارائه است. به این ترتیب که علل اربعه در چهار منطقه اصلی (افقی) نشان داده می‌شوند. در سه ستون عمودی تحت سه ساحت حیات انسان، مابه‌ازای هر یک از علل در باب ایجاد اثر هنری (هنر مرتبط با هر ساحت حیات) معرفی و تعریف می‌شوند. در واقع اگر هنر را معنادار نمودن و روح بخشیدن به ماده تلقی نماییم برای هر یک از سه ساحت مراحل زیر قابل تأمل خواهد بود.

۱. رابطه انسان با هنر، علت فاعلی است. چنانچه از نمودار ۱ مشخص است، انسان سه ساحت وجودی دارد که برای هر ساحت نیز یک سری نیاز همانم قابل شناسایی‌اند. جنبه‌ای از نظریات و آرا که از هر ساحت منبعث شده و به عنوان علت فاعلی عمل می‌نماید به ترتیب عبارت‌اند از آرای قدسی (عقل کلی)، آرای انسانی (عقل جزئی) و آرای مادی (یا غریزه). در واقع اگر علت فاعلی ساحت روحانی حیات باشد که در پی رفع نیازهای معنوی است با استناد به عقل کلی و آرای قدسی عمل می‌کند. اگر علت فاعلی ساحت روانی (ذهنی) انسان باشد با تکیه بر عقل جزئی و (آرای انسانی) به عنوان علت فاعلی در پی رفع نیازهای روانی و ذهنی خواهد بود. و اما اگر علت فاعلی جنبه مادی و فیزیکی حیات انسان باشد، رفع نیازهای مادی و فیزیولوژیکی هدف خواهد بود که در این حالت، غریزه و آرا، متکی بر ماده (و حتی فرورتر از آن، به تعبیر مولوی «نفس بهیمی») علت فاعلی خواهد بود.

۲. مرحله بعد شناسایی علت مادی است که در واقع به ماده مورد استفاده برای ایجاد هنر برمی‌گردد. این علت برای هر سه ساحت حیات، موجودیت ثابتی است که تنها توجه به جنبه‌های مختلف آن جهت‌گیری اصلی آن را تعیین خواهد نمود. در واقع علت مادی مابه‌ازای هر سه علت فاعلی یادشده (یا سه ساحت حیات)، «ماده و قوانین مادی حاکم بر عالم هستی» هستند. با این تمایز که ساحت روحی انسان ارجح بر هر چیز، به باطن و ملکوت اشیا توجه دارد، قلمرو روانی انسان به نشانه‌های قراردادی طبیعت (در میان جوامع) توجه می‌نماید، و قلمرو مادی تنها به بازدهی مادی حداکثر از ماده بدون توجه به سایر مقولات متمرکز است.

۳. علت سوم از علل اربعه علت صوری است که به تبیین و توضیح شکل موجود حاصل، که در این بحث «هنر» است می‌پردازد. برای هنری که علت فاعلی آن منبعث از ساحت روحانی انسان بوده و روح الهیه ملکوتیه انسان با نگرش به ملکوت مواد آنها را به کار گرفته است نام‌هایی چون هنر رحمانی، هنر قدسی، هنر الهی، هنر دینی و هنر حقیقی به کار گرفته می‌شوند. هنر شکل یافته با فاعلیت

ذهن و روان انسان، هنری انسانی است که توجه به رشد روانی و ذهنی انسان را مد نظر دارد. شکل هنر نوع سوم که متأثر از مادیت انسان و متمرکز بر جنبه مادی حیات و اشیا است، موجد هنری است که به دلیل تمرکز انحصاریش به پاسخگویی به نیازهای مادی و غفلت از جنبه‌های معنوی و کمالی انسان، هنر شیطانی، هنر دنیایی، و هنر مجازی نامیده می‌شود.

۴. و اما آخرین علت، علت غایی است که مراد و مقصود از ایجاد هر یک از هنرهای سه‌گانه را توضیح و تشریح می‌نماید. علت غایی که همراه با روح ملکوتیه الهیه انسان (علت فاعلی) و هنر رحمانی (علت صوری) است به تقرب انسان به آرمان‌های معنوی حیات (لقاء الله) و عرفان و آگاهی و علم نظر دارد که به لقای الهی و بهجت و سرور روحانی انسان منتهی می‌شود. این علت (علت غایی) در رابطه با ساحت ذهن و روان، ایجاد هنر انسانی (علت صوری) را سبب می‌شود که بر ارضای نیازهای روانی انسان و رفاه و برابری و زیبایی‌های محسوس و شادی دنیایی متمرکز است. در مقوله‌ای که علت فاعلی، قلمرو مادی حیات انسان است، علت صوری به صورت هنر مادی (مجازی) ظهور می‌یابد و در نتیجه علت غایی آن را در تهییج غرایز و شهوات و کسب لذت مادی می‌توان جست‌وجو کرد که در یک کلام عامل و سبب اصلی غفلت انسان از جامعیت و کلیت حیات خواهد بود.

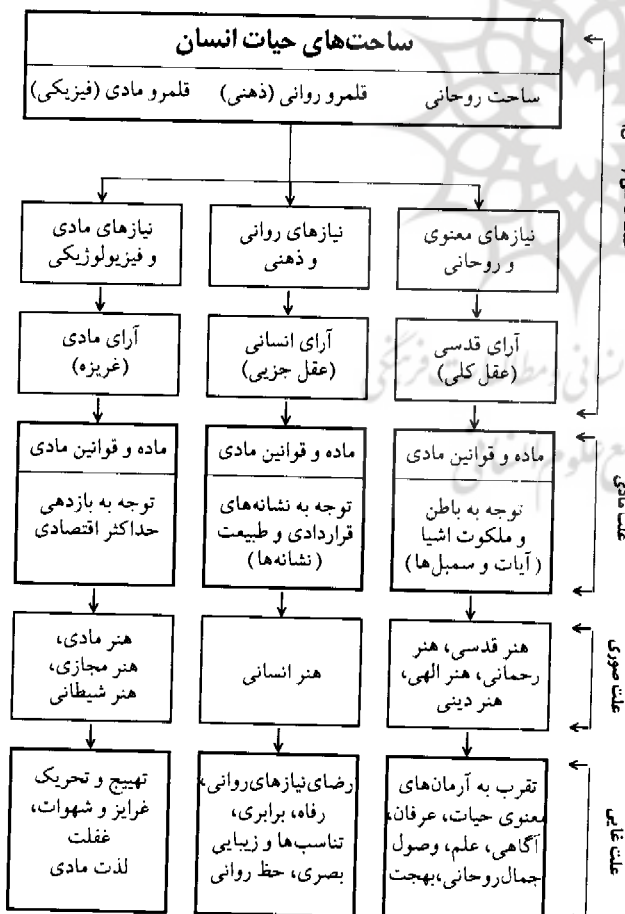
با عنایت به موارد یادشده می‌توان گفت «روح و جانی» که هنر به کالبد ماده (و یا به حیات انسان) می‌دمد اگر چه در وهله اول عامل حرکت و یا به عبارتی معنادار نمودن کالبد مادی است لکن، هم ممکن است همچون نفس اماره، هنری را تولید کند که پاسخگوی نیازهای مادی انسان باشد، هم ممکن است مانند نفس الهیه ملکوتیه هنر قدسی را به منصه ظهور رساند و هم امکان تمرکز آن بر نیازهای روانی انسان وجود دارد. به عبارت دیگر، در هر حالتی، هنر عامل حرکت و معنادار شدن و حیات یافتن زندگی مادی انسان خواهد شد که بسته به نوع هنر و میزان برخورداری آن از مبانی معنوی، معنای حاصل نیز به همان میزان متوجه ساحت‌های مختلف حیات خواهد بود. بنابراین حیات بخشیدن به کالبدی مادی از طریق هنر و توسط انسان، در طیف وسیعی از زندگی صرف دنیایی تا حیات معنوی و روحانی در نوسان است که به میزان الهام هنر از مبانی معنوی که آن‌هم از طیف وسیعی (از مجاز تا حقیقت) در نوسان است، مرتبط خواهد بود.

رابطه هنر با ساحت‌های حیات

با عنایت به آنچه گذشت هر ساحتی از حیات، هنر متناسب با خویش را ایجاد و با آن ارتباط برقرار نموده و

اصولاً آن را به عنوان هنر و عامل رشد و تکامل خود می‌شناسد. به این ترتیب سه نوع هنر قابل شناسایی بوده و یا به عبارتی آنچه را انسان‌ها (به‌طور عام و بدون توجه به درستی و نادرستی آن)، هنر می‌نامند در سه دسته و گروه قابل دسته‌بندی هستند که هر گروه با عنایت به علل اربعه‌ای که ذکر شد در پاسخ به یکی از ساحت‌های وجودی انسان بوده و علل هر کدام متناسب با آن ساحت از حیات است که در زیر به برخی ویژگی‌های این سه نوع هنر اشاره می‌شود:

۱. برای نمونه هنر مادی به نیازهایی توجه دارد که اصولاً انسان به‌خودی خود برای تداوم حیات مادی و بقای زندگی خویش به آنها توجه دارد. به این ترتیب هنرگاهی نقش یک اشتهاآور را ایفا می‌نماید، که البته با وجود تفاوتی که در نوع اشتها و نوع غریزه ممکن است وجود داشته باشد، با عملکرد هنر تفاوتی ندارد. اساس کار این است که ضمن بخشیدن لذتی مادی به انسان، اشتهای او



نمودار (۱). روابط علل‌اربعه و ساحت‌های حیات انسان در ایجاد هنرهای مابه‌ازای هر ساحت حیات

را برای یک یا چند گزینه و تحریک نماید. این‌گونه از هنر اگر چه انسان را به تکاپو و حرکت وامی‌دارد، لکن حرکت و تکاپو برای حیات مادی و در زمینه‌هایی است که اساساً نیازمند تهییج و تحریض و حتی تذکر و یادآوری نبوده و به خودی خود و به هنگام نیاز، انسان را به خویش جلب نموده و او را متوجه رفع نیاز می‌نمایند. در واقع انسان نیازمند تذکر و یادآوری بسیاری از غرایز خویش نیست، بلکه آنچه در این مقوله قابل توجه است هدایت این غرایز به سمت اشیاع و ارضای صحیح و انسانی است. امروز، این‌گونه هنر نقشی بسیار اساسی در زندگی انسان‌ها ایفا می‌نماید. علت را هم می‌توان در مبانی فکری و فلسفی زندگی معاصر جست‌وجو نمود. دنیای معاصر که در تولید هر چیز و به ویژه فرآورده‌هایی که سود اقتصادی بیشتری دارند، اندازه نمی‌شناسد نیازمند یافتن و ایجاد بازار مصرف است. و این بازار به دست نخواهد آمد مگر با تهییج و ترغیب و تحریک امیال و غرایز و شهوات انسان. این امر، مصرف بیشتر و جایگزینی اشیای جدید به جای قدیمی‌ها و مدپرستی و چشم و همچشمی و تحول و دگرگونی پیاپی ارزش‌ها و استحاله فرهنگی و تغییر هویت جامعه را طلب می‌نماید. و هیچ‌کس چون مدعیان هنرمند بودن که به هر حال می‌توانند «خزف» را «لعل» جلوه دهند نمی‌توانند فضای لازم را برای چنین روش زیستی ایجاد نمایند. از این رو، گروه زیادی از انواع این‌گونه هنرمند نماها در اختیار و در خدمت صاحبان سرمایه و قدرت قرار گرفته و پیوسته ذهن و فکر انسان‌ها را به سمت گونه‌ای از زیست‌گرایی می‌دهند که مصرف و دگرگونی و تحول را ترغیب و ترویج نمایند. شاید بتوان هنرهای موصوف به هنر بازاری، هنر تجاری و حتی برخی جنبه‌های هنرهای زیبا (به معنای مصطلح آن) را در این مقوله طبقه‌بندی نمود. این‌گونه از هنر که همچون چوبی خشکیده است که ارتباطش با طبیعت و حیات قطع شده، در عین حال که ظاهری زیبا (همچون شاخه‌های شاداب) دارد، باطنی بی‌جان و بی‌فایده دارد («و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسنده»): و هرگاه ببینشان شگفت‌آور است کالبدهای آنان و اگر سخن گویند گوش‌دهی به گفتار ایشان گویا آنان‌اند چوب‌های تکیه داده شده، منافقون: ۴)

۲. نوع دوم هنر، پاسخ‌گوی نیازهای حیات، ساحت نفس، روان یا ذهن انسان است. این ساحت حیات نیز برای تعالی و ارضای نیازهای خویش به مرتبه‌ای از هنر نیازمند است. موضوعات مهم این ساحت از حیات عبارت از مراتب نازل و دنیایی آزادی، امنیت، راستی، عدالت و سایر صفات عالی هستند. شایان ذکر است که هر یک از

این موضوعات می‌توانند نسبت به درجه مادون (جنبه مادی) یا مافوق (جنبه معنوی) حیات انسان نیز گرایش داشته باشند. در مورد این نوع از هنر و چگونگی رابطه آن با حیات انسان معاصر چند نکته قابل ذکر است؛ اول این‌که به دلیل عدم امکان حذف معنویت از حیات انسان، بسیاری سعی می‌کنند که جنبه معنوی حیات را به سوی این قلمرو از حیات سوق دهند. حتی در تقسیم‌بندی‌هایی که در مورد نیازهای انسان انجام می‌شود نیز موضوع‌هایی همچون عبادت، معنویت و عشق را (که البته می‌توانند درجاتی داشته باشند) در این مقوله طبقه‌بندی می‌نمایند. نکته دوم این است که صاحبان قدرت و مکتب برای حفظ موقعیت خویش و جذب جامعه به سمت مکتب فکری که خواسته‌هایشان را برآورده می‌نماید، سعی در ترویج مکاتب هنری دارند که مروج آرای مکتب فکریشان بوده و برضد آرای ایدئولوژی مخالف ایفای نقش نمایند. مثلاً به‌سادگی می‌توان علت حمایت سرمایه‌داری جهانی از مکاتب هنری مروج فردگرایی را که می‌توانستند جامعه را علیه تفکر جامعه‌گرایی سوسیالیسم بسیج نمایند دریافت. هنری که پاسخ‌گوی نیازهای این ساحت وجود انسان است، نسبت به هنر مادی اصالت بیشتری دارد. نمادها و صورت‌های این مقوله از هنر، نشانه‌هایی قراردادی‌اند، و اصولاً هنرمند، ریشه‌ای در ماوراءالطبیعه برای هنر خویش قایل نیست، بلکه ریشه‌های جملگی موضوعات را در ضمیر ناخودآگاه، روان و ذهن انسان جست‌وجوی نماید. این نوع از هنر که ریشه‌های شکل‌گیری آن در نضج تفکرات انسان‌گرایانه و ضد اساطیری یونان مشاهده می‌شود، در دوران مدرن به اوج خود رسیده و در واقع به نیازهای انسانی، صبغه‌ای دنیایی و خاکی می‌بخشد. این مقوله از هنر، در عین حال که منتزع از متافیزیک و بُعد معنوی انسان است، نیازهای روانی انسان و جنبه‌های کیفی حیات او را از نظر دور نمی‌دارد و حتی فراتر از آن، در بسیاری موارد با تمرکز بیش از حد دوران معاصر بر هنر مادی، مخالفت می‌ورزد. تناسب‌ها، عدالت، زیبایی و بسیاری ارزش‌های مطرح در مکاتب و تفکرات بشری، جنبه ظاهری و این دنیایی به خود می‌گیرند. به بیان دیگر، سعادت مورد نظر بر سعادت دنیوی انسان متمرکز است، و هدایت انسان به جهت سعادت در زندگی دنیایی و محسوس را مدنظر قرار می‌دهد.

۳. اما ساحت سوم حیات، ساحت روح و معناست که مرتبط با ماوراءالطبیعه است. این ساحت حیات، همواره موجد والاترین، ناب‌ترین، صادقانه‌ترین، انسانی‌ترین و الهی‌ترین جلوه‌های هنر در همه زمینه‌های آن بوده است. این وادی، وادی نمادها و نشانه‌های ازلی و کهن الگوهاست. در این وادی هر چیز مادی، تجلی مفهوم و

موضوعی معنوی و روحانی است. در این وادی، غرض تنها بیان زیبایی نیست، بلکه هر آنچه بیان می‌شود به دلیل ماهیت معنوی و روحانی خویش و به جهت ارتباطی که با ماوراءالطبیعه دارد زیباست. زیبایی در این‌جا به معنای خیر و هدایت انسان است. در این‌جا نیز انسان (هنرمند و مخاطب او) از خود بیخود می‌شود و خویش را فراموش می‌کند. و این فراموشی با فراموشی هنر نوع اول متفاوت است. در آن‌جا غفلت و فراموشی بُعد معنوی حیات بود و در این‌جا فراموشی و یا گذر از بُعد مادی حیات مطرح است. در واقع در آن‌جا جهل و غفلت توأم‌اند و در این‌جا عقل و آگاهی به همراه یکدیگر هادی انسان‌اند. هنر مورد نظر در این بحث علاوه بر شخصیت مستقل معنوی خویش، هدایت و جهت‌دهی به هنرهایی را نیز برعهده دارد که پاسخ‌گویی به نیازهای روانی و مادی انسان را مد نظر دارند. در واقع هنر روحانی و معنوی، به هیچ‌وجه نافی و منکر ساحت‌های مادی و روانی انسان نیست بلکه سعی در هدایت آنها به مسیر اصلی خویش، یعنی تقویت ساحت روحانی حیات به عنوان اصل و هدف غایی خلقت دارد.

مقایسه نمونه‌ها

با عنایت به آنچه گذشت، اجمالاً می‌توان گفت که برای هر یک از مقولات هنری، سه نوع تجلی قابل تصور است که بنا به تفکر هنرمند و تمرکز وی بر ساحت خاصی از حیات که احساس تعلق به آن را دارد، شکل می‌گیرند. این سه مقوله از هنر تمام انواع هنرها قابل شناسایی و تمیز از یکدیگرند. بی‌مناسبت نیست برای روشن شدن موضوع مثال‌هایی در مقایسه هنرهای مابه‌ازای هر ساحت از حیات بیان شود.

۱. برای نمونه در مورد موسیقی به دو مثال از زبان شهید مطهری (ره) اشاره می‌شود تا اهمیت صوت و لحن بر انسان به ویژه، در دو ساحت مادی و معنوی حیات روشن شود.

نمونه اول: «در حدیث، درباره بسیاری از ائمه اطهار (ع)، از جمله راجع به حضرت سجاد (ع) و حضرت باقر (ع) داریم که اینها وقتی قرآن می‌خواندند آن را با صدا و آهنگ بلند و دلپذیر می‌خواندند به طوری که صدایشان به درون کوجه می‌رسید و هر کسی که از آن کوجه می‌گذشت، همان‌جا می‌ایستاد، به طوری که در مدتی که امام در خانه خودش قرآن را با آهنگ لطیف و زیبا قرائت می‌کرد پشت در خانه جمعیت جمع می‌شد و راه بند می‌آمد. حتی نوشته‌اند «آبکش‌ها» (در قدیم معمول بود که اشخاصی مشک به دوش می‌گرفتند و می‌رفتند از چاه‌ها آب می‌کشیدند و به منازل می‌بردند. در مدینه فقط چاه بود و نهر نبود. هنوز هم نهر نیست.) که زیاد هم بودند در

حرکات ریتمیک و موزون اعم از آنکه توسط یک نفر یا یک گروه و یا اشیا و پدیده‌هایی رخ دهد، موضوعی است که مورد توجه بسیاری از جوامع بوده و در طیف وسیع و مراتب متنوعی قابل طبقه‌بندی هستند

حالی که مشک به دوششان بود، وقتی می‌آمدند از جلوی منزل امام عبور کنند، با شنیدن صدای امام، پاهایشان قدرت رفتن را از دست می‌داد و با همان بار سنگین مشک پر از آب بر دوش می‌ایستادند که صدای قرآن را بشنوند تا وقتی که قرآن امام تمام می‌شد.» و نمونه دوم: «مسعودی در «مروج الذهب» می‌نویسد در زمان عبدالملک یا یکی دیگر از خلفای بنی‌امیه که لهو و موسیقی خیلی رایج شد، خیر به خلیفه دادند که فلان کس خواننده است و کنیز زیبایی دارد که او هم خواننده است و تمام جوان‌های مدینه را فاسد کرده است. اگر چاره‌ای نیندیشی این زن، تمام مدینه را فاسد خواهد کرد. خلیفه دستور داد که غل به گردن آن مرد و کنیزش بیندازند و آنها را به شام بیاورند. وقتی آن دو در حضور خلیفه نشستند، مرد گفت: «معلوم نیست که این که کنیز من می‌خواند، غنا باشد و از خلیفه خواست تا خودش امتحان کند. خلیفه دستور داد که کنیز بخواند. او شروع به خواندن کرد. کمی که خواند، شروع به سر تکان دادن کرد. کم‌کم کار به جایی رسید که خود خلیفه شروع کرد به چهار دست و پا راه رفتن و می‌گفت: «بیا جانم به این مرکوب خودت سوار شو!» علاوه بر این دو نوع موسیقی، آنچه را که در عین حال که صیغه قدسی ندارد و محرک قوای مادی و غریز نیز نیست، ولی آرام‌بخش بوده و محرک انسان برای فعالیت‌های مختلف حیاتش بوده و او را به ارزش‌های انسانیتش متذکر می‌گردد، موسیقی (هنر) انسانی می‌نامیم که نمونه‌های بارز آن را در بسیاری از الحان رایج در جامعه و به خصوص در خرده فرهنگ‌ها می‌توان شنید.

۲. در زمینه معماری نیز، با توجه به تصاویر شماره ۱، ۲ و ۳ می‌توان موضوع را تشریح کرد. این تصاویر به ترتیب بیانگر توجه هنرمند به ساحت معنوی، روانی و مادی حیات هستند. با این توضیح که این سه نوع، سه نقطه از

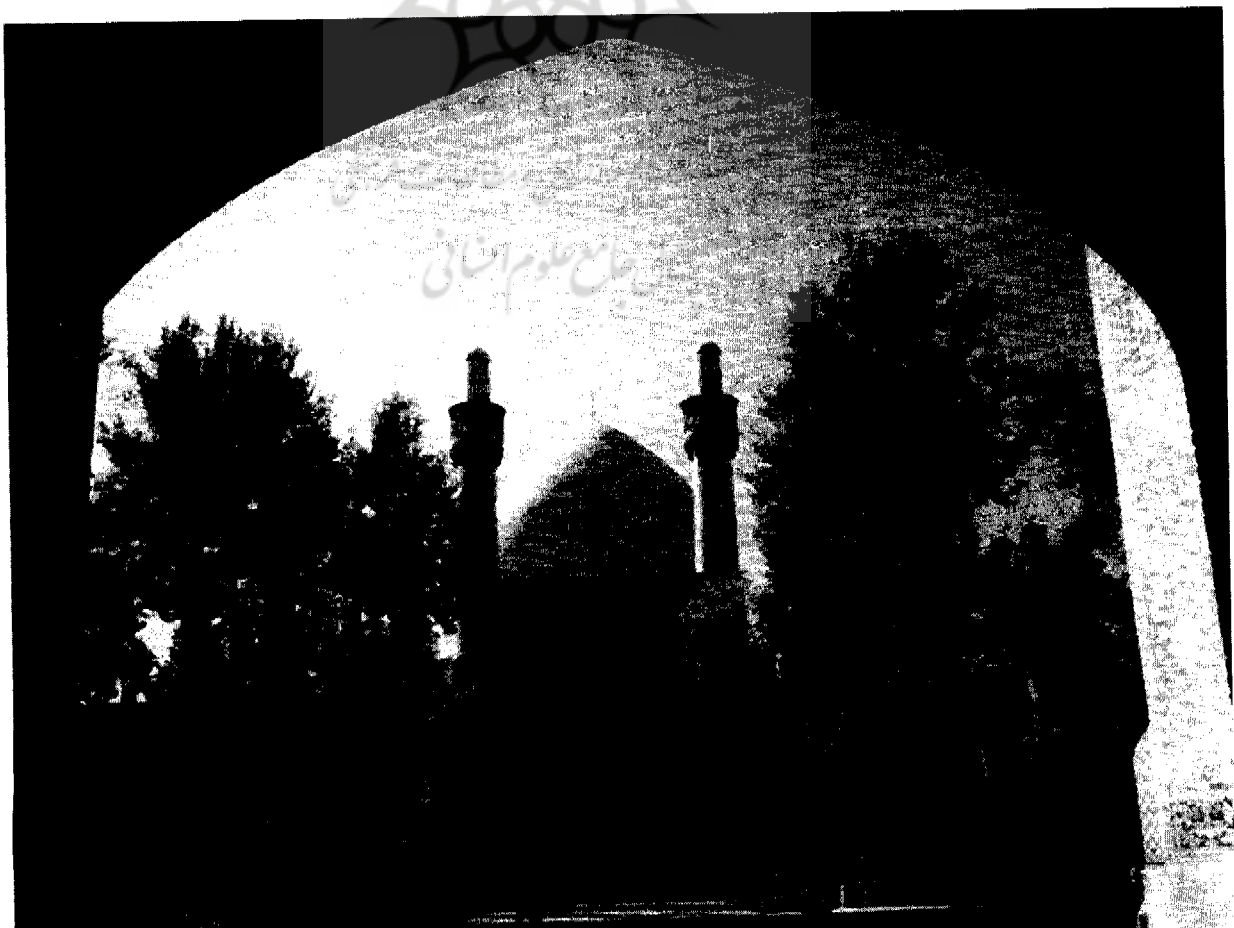
طیف وسیعی هستند که در طرفین هر مورد (تا برسد به نقطه بعد) توجه به ساخت‌هایی که از آن دور یا نزدیک می‌شوند ضعف یا شدت می‌پذیرد. آنچه در تصویر ۱ مشهود است، توازن و تعادل و هماهنگی و معنا و تذکر و تقارن و تواضع و ایمان و سایر مفاهیم معنوی و روحانی است که در کالبد تجلی یافته است. تصویر شماره ۲ با تأکید بر نیازهای روان انسان و توجه به محیط جلوه‌ای عالی از معماری انسانی را به نمایش می‌گذارد. آنچه کالبد و فضای این نوع از معماری به انسان القا می‌کند هماهنگی و تعادل یا محیط، احساس استقلال و عزت و بوم‌گرایی، قناعت، آرامش روانی و سایر موضوع‌های مربوط به ساخت روانی حیات است و تصویر شماره ۳ بر تقلید و منیت و خودنمایی و تفاخر و از خود بیگانگی و احراز هویت مادی فردی و فردگرایی و بحران هویت متوجه است. از آن‌جا که تصاویر یادشده به وضوح مختصات خویش را به نمایش می‌گذارند، از ذکر جزئیات احتراز نموده و مطالعه در جزئیات اصول این وجوه از معماری و شهرسازی به منابع مربوط احاله می‌شود.

۳. حرکات ریتمیک و موزون اعم از آنکه توسط یک نفر یا یک گروه و یا اشیا و پدیده‌هایی رخ دهد، موضوعی است که مورد توجه بسیاری از جوامع بوده و در طیف وسیع و مراتب متنوعی قابل طبقه‌بندی هستند. در بُعد معنوی و

روحانی (بسیاری ادیان) به آن توجه داشته و مراسمی را به عنوان رقص‌های مقدس برپا می‌داشتند. برای نمونه، در مورد رقص شیوا آمده است: «شیوا همان عشق ازلی است که لوسیان (Lucian) درباره آن چنین گفته است: به نظر می‌رسد که رقص و پایکوبی در آغاز همه چیزها به وجود آمد و به همراه عشق، آن ذات قدیم، پدید آمد، زیرا ما این رقص ازلی را به وضوح در رقص دسته جمعی بروج و در ثوابت و سیارات و در هم پیوستگی آنها و در تغییرات متبادل آنها و هماهنگی موزون و با نظام آنها مشاهده می‌کنیم.» ملاحظه می‌شود که تعمیم معنای رقص، به حرکت کواکب و سیارات و بروج نیز تعمیم داده می‌شود. در واقع رقص شیوا نماد حرکت موزون عالم هستی است. در میان مسلمین رقص صراحتاً به عنوان هنری دینی و مقدس مطرح نشده است و حتی فراتر از آن احادیث و علما به صراحت آن را نفی و طرد می‌نمایند. در عین حال مراسم فردی و اجتماعی‌ای را می‌توان سراغ گرفت که نشان بارزی از حرکات موزون (و حتی لایتغیر) هستند. مثل تیمم، وضو گرفتن، برگزاری نماز بصورت فردی و جماعت و برخی مناسک حج (همچون طواف و سعی میان صفا و مروه). نمونه دیگر حرکات موزون فردی و جمعی دسته‌های عزادار اباعبدالله الحسین (ع) هستند که گاهی بسیار ساده و روان و زمانی همچون موج حاصل از

مدرسه چهار باغ اصفهان

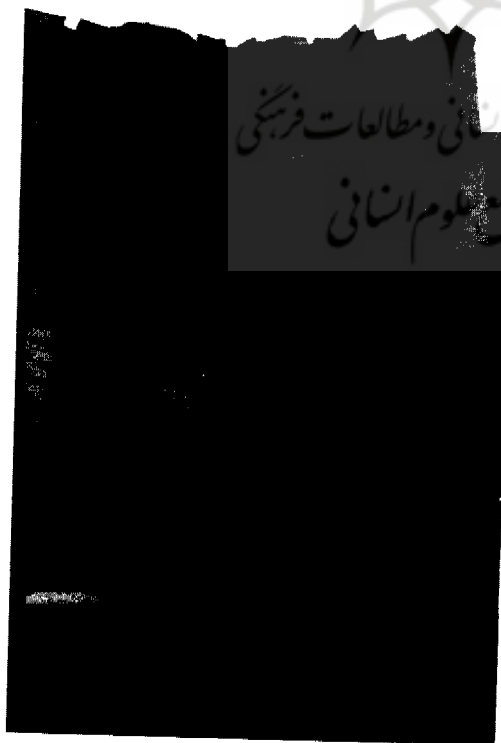
مدیریت و نظارت بر امور فرهنگی و اجتماعی و ...





خانه‌های مسکونی در بافت تاریخی یزد

ساختمانی جدیدالاحداث (مشهد مقدس)



ضربه بر سطح صاف آب، هندسه‌ای پویا را به نمایش می‌گذارند که پیوسته به سمت مرکز حرکت کرده و پس از انجذاب در آن دوباره از کناره میدان (تکیه یا حسینیه) حرکت آغاز می‌شود.

قبل از ادامه بحث بی‌مناسبت نیست تا به معنای واژه «رقص» از لغت‌نامه دهخدا توجه شود: «پویه دویدن، جنبیدن و برجستن، رقص درختان؛ کنایه از جنبیدن شاخ و برگ درختان به روز باد لیکن متعارف رقص صنوبر است. درخشیدن سراب، بازی کردن و پای کوفتن، حرکاتی موزون همراه آهنگ موسیقی، اجرا کردن و پای کوفتن، حرکات و اطوار مخصوص و متوالی سر، گردن، سینه، دست‌ها، پاها توأم با آهنگ موسیقی، هنر ایجاد زیبایی یا بیان احساسات به وسیله حرکات توأم با موسیقی، دست و پای زدن و حرکات زیبا، دست‌افشاندن، پای کوفتن، پای بازی کردن، آستین افشاندن، آستین زدن، کار رقص در قدیم‌الایام مثل زمان حالیه قصد از اظهار علامات فرح و سرور بود و گاهی اوقات از جمله شعایر دینی بود و فعل مرقوم با صدای اسباب طرب و دایره به انجام می‌رسید، حرکات منظم موزون در سماع کردن» که سماع چنین معنا شده است: «سماع را دعوت حق دانند. و بعضی گویند: سماع غذای روح است و ذکر غذای قلب. وجد و حالت مشایخ، وجد و سرور و پایکوبی و دست‌افشانی صوفیان منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفات خاص.» هم‌چنین در شرح رسائل فارسی سهروردی آمده است: «از سنت‌های درویشی است که در مواقعی که افسرده خاطر شوند و ملالت و کسالتی آنها را فراگیرد، وجدی طلب کنند و راه وجد و حال، ترتیب مجلس رقص و سماع است که آداب خاصی دارد.» در اشعار عرفایی بنام که در صلاحیت و عدم فسادشان نیز شکی نیست از این واژه به کرات استفاده شده است.

رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد
خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند

(حافظ)

یار ما چون سازد آهنگ سماع
قدسیان در عرش دست‌افشان کنند

(حافظ)

دل زنده می‌شود به امید وفای یار
جان رقص می‌کند به سماع کلام دوست

(سعدی)

عاشق آن است که بی‌خویشتن از ذوق سماع
پیش شمشیر بلا رقص‌کنان می‌آید

(سعدی)

گیریم دامن گل و همراه او شویم
رقصان همی رویم به اصل و نهال گل

(مولوی)

ور بدانم به دم مرگ که حشرم با توست
از لحد رقص کنان تا به قیامت بروم

(سعدی)

آدمی زاده اگر در طرب آید چه عجب
سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار

(سعدی)

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ
سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

(حافظ)

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

(حافظ)

تو گر به رقص نیایی شگفت جانوری
ازین هوا که درخت آمده است در جولان سعدی

(سعدی)

یک دست جام باده و یک دست زلف یار
رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

(مولوی)

به رغم تحریم رقص به طور عام و حرکاتی که متناسب
مجالس نامناسب و فسق است، و جهی از آن به نام سماع
در میان برخی فِرَق اسلامی رایج بوده است. علی‌ایحال
وجه اول و روحانی حرکات موزون یا به عبارت صحیح‌تر
هنری با عنوان رقص و به نام هنر دینی در میان مسلمین
مرسوم و مصطلح نبوده است. نوع دوم حرکات موزون یا
رقص را که بر جنبه انسانی استوار است، در بسیاری آداب
محلی و رسومی همچون رقص شمشیر و چوب‌بازی
می‌توان یافت که البته اکثراً زمینه‌هایی در فرهنگ بومی
دارند. نمونه بارز حرکات این مقوله را که در قالب حرکات
ورزشی به منصفه ظهور می‌رسد، در نام‌گذاری‌های
ورزش‌های سنتی (باستانی) می‌توان یافت. این حرکات
اگر چه صبغه دینی ندارند، لکن به جهت انتصاب پهلوانان
به صنوف و انجمن‌های فتوت که امیرالمؤمنین (ع) را
پیشوا و قطب خویش می‌دانند گاهی جنبه معنوی و
روحانی نیز به خود می‌گیرند. و وجه سوم آن (رقص به
معنای مصطلح) که خاص مجالس لهو است، جنبه و
جلوه‌ای دنیایی و مادی است که تنها بر تهییج و تحریک و
احیاناً ارضای غرایز متمرکز است.

نکته شایان توجه این که در هر سه نوع مذکور، اساس
و وجه تمایز حرکت است، با این تفاوت که در قسمت
اول حرکت آرام، به تانی، همانند ذکر و اوراد (که از نظر
دنیاگرایان تکراری و خسته‌کننده است)، به سوی کمال،
آگاهی، و آمادگی برای حصول به مراحل بالاتر است. در
بحث دوم، حرکت برای تقویت بنیه مادی و روانی انسان
است. در حالی که در بحث سوم حرکت به صورت دوری

باطل و تنها در جهت تحریک و تهییج غرایز است.

۴. در سایر هنرها همچون نمایش، نقاشی، ادبیات (شعر)،
و جملگی هنرها نیز این تقسیم‌بندی به وضوح قابل تبیین
است که در جهت احتراز از اطالۀ کلام از ذکر آنها
خودداری می‌کنیم و تعمق در موضوع را به خواننده
فرهینخته واگذار می‌کنیم.

نتیجه

با عنایت به مباحث طرح شده موضوع‌هایی قابل
دسته‌بندی هستند که به انحصار مختلف رابطه هنر را با
ساحت‌های حیات و هستی انسان تبیین می‌نمایند. این
موضوع‌ها به انواع و مراتب هنر، به نحوه برخورد جوامع
با انواع هنرها، به چگونگی ارتباط هنرمندان با جامعه
خویش و سایر جوامع، به رابطه هنرها و فرهنگ جامعه،
و به تعریف مراتب هنر و رابطه آنها با حیات انسان اشاره
دارند. به این ترتیب می‌توان به برخی پیشنهادات به عنوان
نتیجه بحث اشاره نمود.

● انسان همواره نیازمند کسب انرژی در مقولات مختلف
غیرمادی و مادی حیات خویش است. رفع این نیاز از آن
جهت اهمیت دارد تا نیروی لازم برای حرکت انسان با
سمت کمال و سعادت و خوشی و خلاصه هر آنچه را که
جهان‌بینی و فرهنگ و تفکرش به عنوان عاقبت مطلوب
برایش ترسیم نموده است، فراهم آورد. انرژی لازم
می‌تواند از طریق فراهم آوردن شرایط تفکر و تجزیه و
تحلیل، با تذکر و یادآوری ارزش‌ها و آرمان‌های حیات و
پیشگیری از توقف یا انحراف انسان از مسیر تکاملی، و از
طریق ایجاد تعادل در ساحت‌های مختلف حیات تأمین
شود که یکی از بارزترین ابزار این راه‌ها بهره‌گیری از
مقولات و مراتب مختلف هنر است. هنر می‌تواند
مشکلات حیات و فعالیت‌ها و حتی تفکرات انسان را به
او گوشزد نموده، او را به مصائبی که حیات و سعادتش را
تهدید می‌نمایند آشنا کرده و راه‌های مقاومت و مقابله با
مصائب و مشکلات و چگونگی تحصیل مختصات
روحی و روانی مناسب و درخور هر وضعیت را به او
آموزش می‌دهد. هنر می‌تواند فضایل و صفات عالی
انسانی را که مهم‌ترین عوامل تقویت‌کننده و انرژی دهنده
به انسان هستند در انسان تقویت نموده، روح او را مستعد
تحصیل فضائل و کمالات نماید. به این ترتیب می‌توان
گفت که رابطه انسان با هنر اصولاً نباید صرفاً برای تفنن و
یا گذران اوقات فراغت باشد، بلکه هنر بسته به تمایل و
زمینه فعالیت و ذوق افراد باید در متن حیات حضور
داشته باشد.

● با توجه به ساحت‌های تعریف شده برای حیات و
هستی انسان، توجه به همستگی این ساحت‌ها و لزوم

تعادل بین آنها از مقولات مهمی است که هنر می‌تواند به تحصیل آنها کمک کند. این سخن به معنای توصیه ترویج هر سه گونه هنر موصوف طی مقاله نیست. بلکه غرض آن است که با ترویج هنرهای مرتبط با ساحت‌های روانی و معنوی حیات بتوان جنبه غریزی و مادی حیات را تعدیل نموده و آن را نیز به زمینه و وسیله‌ای برای کمال مبدل نمود. در این راه و برای ارتقای آگاهی جامعه و ایجاد تغییر و شناخت صحیح از هنر و مراتب آن پیراستن ادبیات مربوط به مراتب هر نوع هنری از حشو و زوایدی که معنای آن را مسخ می‌نماید، ضرورتی است که باید به جد مطمح نظر دست‌اندرکاران مسائل هنری و اجتماعی و آموزشی قرار گیرد.

● امروز با گسترش هنر توسط وسائل ارتباطی، امکان ارتباط جامعه با هنرمندان تا حد زیادی کاهش یافته است. این به آن معنا نیست که در گذشته ارتباطات بیشتری بوده، بلکه مراد این است که تناسب ارتباط بین جامعه و آحاد جامعه و آثار هنری، با ارتباط جامعه و هنرمند متعادل نیست. حتی در بسیاری موارد جامعه نمی‌تواند ارتباط رود رویی با مفسران و شارحین هنری نیز برقرار نماید. به این ترتیب فراهم آوردن امکان ارتباط هنرمندان با جامعه توجه جدی را طلب می‌نماید. این مقوله نیازمند توسعه و تممیم هنر و تفاسیر مرتبط با آن از طریق آموزش‌های عمومی و تغییر تلقی مردم نسبت به هنر و هنرمند و آثار هنری است.

● یکی از ویژگی‌های بارز مراتب مختلف هنر و به‌خصوص مراتب عالی و روحانی آن، این است که ظرف‌های هنر باید با ایده‌ها یا محتوا متناسب و هماهنگ باشند. برای نمونه نمی‌توان معانی عالی عرفانی و روحانی را در قالب هنرهای دنیوی به نمایش در آورد و حتی اگر این امر مورد غفلت قرار گرفته و سعی در بیان مفاهیم عالی در ظرف و شکل هنرهای دنیوی بشود، حاصلی جز انحطاط هنر نخواهد داشت. برای مثال، اسلام از استثنائاتی است که بسیاری هنرهای پیشینیان را نفی می‌کند و با این نفی (و شاید به دلیل همین نفی) است که در بسیاری زمینه‌های هنری دیگر، مبدع و پایه‌گذار هنری می‌گردد که نه تنها سابقه نداشته که بعدها نیز در همان حد کمالی که هنرمندان مسلمان آن را رسانده‌اند متوقف مانده و حتی برای کسانی که اعتقادی به مبانی فکری آن نداشته‌اند تقلیدناپذیر بوده است. از جمله این‌که در میان هنرهای رایج، اسلام (مسلمین) پیکرسازی را نفی می‌کند، نقاشی را به معنای مصطلح آن و به عنوان هنری قدسی نفی می‌کند، موسیقی غنائی را نفی و طرد کرده و حتی حرام می‌شمارد، و رقص و نمایش‌های محرک را مردود می‌شمارد و به رغم تحریم این هنرهای رایج،

هنرهای متجانس و هماهنگ را که خاص اسلام بوده و اصول اصلی تفکر اسلامی را تجلی می‌بخشیده‌اند خلق می‌نماید. در حالی که بسیاری مکاتب دیگر همچون مسیحیت که (مثلاً شمایل نگاری آن) بر پایه هنر رومی استوار بوده است، قادر به خلق مکتبی بدیع و مطابق با ارزش‌ها و اصول معنوی خویش نمی‌گردد. به این ترتیب باید توجه کرد که دخول در برخی هنرها (بیش از دیگران) نیازمند آمادگی روحی و معنوی بسیار بالا و آگاهی و عرفان در مرتبه‌ای عالی است تا امکان گمراه شدن منتفی شود. به این ترتیب آموزش جامع در جهت شناخت مراتب هنر، و آموزش هنر به هنرجویان به همراه مبانی فلسفی و نظری هنرها که البته از فلسفه حیات و زندگی و فلسفه علم جدا نخواهد بود، باید مدنظر برنامه‌های آموزشی و تهیه آثار (ی که به هر حال آثار هنری) نامیده می‌شوند، قرار گیرد.

قطع این مرحله بی‌همری خضر مکن
ظلماتست پتس از خطر گمراهی

(حافظ)